

نقد و بررسی کتاب «قرآن کریم: ترجمه، توضیحات و واژه نامه»

اثر بهاء الدین خرمشاهی

مرتضی فرج پور *

مقدمه

لزوم آشنایی هرچه بیشتر مسلمانان نسبت به جایگاه و مقام والا و مفاهیم آیات قرآن بر کسی پوشیده نیست. با توجه به اینکه این کتاب عظیم الشان طبق بیان خود در شناخت مفاهیم بلند و معارف متعالیش به مبین الهی نیاز دارد^۱، جایگاه مبینان آن نیز باید روشن باشد.

۱. «و ما ذکر (قرآن) را به سوی تو (ای رسول خدا) نازل کردیم تا تو آنچه را برای ایشان نازل شده بر ایشان تبیین کنی، باشد که تفکر نمایند»: نحل: ۴۴. در این زمینه آیاتی دیگری نیز وجود دارند که به چند نمونه اشاره می‌کنیم: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (رعد: ۴۳)؛ همه تفاسیر شیعه و مقدار معتنا بهی از احادیث و تفاسیر بیرون مکتب خلفا، می‌گویند که منظور از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» در این آیه، حضرت امیر (علیه السلام) است. ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾ (عنکبوت: ۴۹)؛ این آیه نیز به صراحت می‌فرماید که آیات قرآن فقط برای افراد مخصوصی بین و روشن هستند؛ نه برای عموم مردم. ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ. فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ. لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (واقع: ۷۷-۷۹)؛ این آیه نیز دسترسی افراد را - جز مطهرون - به قرآن نفی می‌کند. مطهرون را نیز قرآن معرفی کرده

* استاد و محقق حوزه علمیه قم (با تشکر از آقای حامد فرج پور که عهده دار تنظیم این نوشته بوده‌اند).

حضرت سیدالساجدین (علیه السلام) در صحیفه سجادیه^۱ به درگاه خداوند متعال عرضه می‌دارند: «اللَّهُمَّ أَنْزَلْتَهُ عَلَيَّ نَبِيَّكَ مُجَمَّلاً وَ أَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكَمَّلاً وَ وَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مَفْسَراً».

آیت‌الله خویی(ره) در مقدمه کتاب تفسیری خود، **البیان فی تفسیر القرآن**، پس از بیان عظمت و جایگاه والای کلام الله و اقرار و اعتراف به عجز انسان در توصیف عظمت، منزلت و فخر قرآن می‌نویسد:

من الخیر أن یقف الانسان دون ولوج هذا الباب، وأن یكل بیان فضل القرآن إلی نظراء القرآن، فإنهم أعرّف الناس بمنزلته، وأدلهم علی سمو قدره، وهم قرناؤه فی الفضل، وشركاؤه فی الهدایة، أما جدّهم الأعظم فهو الصادق بالقرآن، والهادي إلی أحكامه، والناشر لتعالیمه. وقد قال صلی الله علیه وآله وسلم: «إني تارك فيكم الثقلین: كتاب الله وعترتي أهل بيتي، وإنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». فالعتره هم الادلاء علی القرآن، والعالمون بفضله. فمن الواجب أن تقتصر علی أقوالهم، ونستضيء بإرشاداتهم. ولهم فی فضل القرآن أحادیث كثيرة جمعها شیخنا امجلسي فی (البحار^۲) الجزء التاسع عشر منه.

مفسران عالی مقام تربیت شده مکتب اهل بیت (علیهم السلام) نیز به این حقیقت معترفند که تفسیر قرآن جز بوسیله اهل آن جایز نیست. شیخ الطائفه (ره) و طبرسی (ره) در مقدمه تفسیرهایشان می‌گویند: «لا یجوز تفسیر القرآن الاّ بالاثّر الصحیح عن النبی (صلی الله علیه و آله) و عن الائمة (علیهم السلام) الذین قولهم حجة کقول النبی (صلی الله علیه و آله)».^۳

است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب: ۳۳)؛ که طبق همه تفاسیر شیعه و تعدادی زیادی از احادیث و تفاسیر اهل سنت، این افراد کسی جز اهل بیت (علیهم السلام) نیستند. رک: احقاق الحق، ج ۹، صص ۲-۶۹.

۱. دعای چهل و دوم؛ دعای هنگام ختم قرآن.

۲. بحار الانوار، ج ۹۲، صص ۵-۳۳.

۳. تبیان، ج ۱، صص ۳-۴. اگر در تبیان و مجمع البیان و امثال آنها از افرادی مانند مجاهد، سدی، عکرمه، قتاده، مقاتل و ... مطالبی آورده شده، به دلیل جبر زمان و محیط و نیز خفقان شدید حاکم بر جامعه اسلامی بوده که کسی قادر نبود از آن انوار طاهره نامی به میان آورد. کتب تاریخی نشان می‌دهد که خفقان به حدی شدید بود که اگر فردی نامش «علی» بود، سر از تنش جدا می‌کردند. (رک: تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۱۹، ترجمه علی بن رباح). شیخ طوسی (ره) با آن همه مراعات و احتیاط، کتابخانه‌اش را آتش زدند و او از محله کرخ

علاوه بر این، قواعد علمی مکتب، ما را از اعتماد به افراد غیر شایسته در تفسیر قرآن و اخذ معالم دینی از ایشان منع می‌کند.^۱ علامه سید مرتضی عسکری (ره) در ابتدای درس بیست و یکم کتاب نقش ائمه در احیای دین (شماره هفتم) می‌نویسد:

می‌توان با قاطعیت گفت که رجوع به منابع اولیه اسلام، یعنی کتابهای حدیث، تفسیر و سیره برای نوشتن تفسیر یا سیره پیامبر ﷺ و ائمه (علیهم‌السلام) یا قصص پیامبران علی نبینا و آله و علیهم‌السلام و اظهار نظر کردن در آنها یا در مبدأ و معاد و سایر عقاید اسلامی، همانند مراجعه به همان کتابها برای دریافت یک حکم شرعی است که باید رجوع کننده، دارای تخصص در زبان عرب عصر قرآن و تخصص در علم رجال و درایه و اصول فقه باشد. سپس مدتی زیر نظر فقیهی جامع‌الشرایط، کیفیت استفاده از قرآن و سنت را در استنباط حکم شرعی - با توجه به علوم نامبرده - کار کرده باشد؛ یعنی مدتی در درس خارج فقها در حوزه‌های علمیه حاضر شده باشد. همچنان که یک نفر بی تخصص در علوم نامبرده بالا و بی آنکه زیر نظر فقیهی کار کرده باشد، نمی‌تواند از منابع اولیه اسلام استخراج حکم فقهی کند و فتوی بدهد، یک نفر بی تخصص در علوم مذکور و بدون کارآموزی زیر نظر یک فقیه نیز نمی‌تواند استخراج معلوماتی درباره عقاید اسلام و تفسیر قرآن و سیره پیامبر ﷺ و ائمه هدی (علیهم‌السلام) نموده، به جامعه اسلامی تحویل دهد.

قرآن مجید محکم و متشابیه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مبهم و مبین و عزیمت و رخصت دارد. طبق برخی آیات شریفه،^۲ علم قرآن مخصوص کسانی است که سید انبیاء ﷺ در حدیث ثابت و معروف ثقلین، آن بزرگواران را عدل قرآن معرفی و مسلمانان را به پذیرش

بغداد به جوار امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) پناه برد. گویا طبرسی (ره) هم علیرغم احتیاط کاری، به درجه شهادت رسیده باشد؛ محل قتلگاه آن بزرگوار در جوار حضرت ثامن الحجج (علیه‌السلام) هنوز از ذهن سالمندان مشهد مقدس پاک نشده است. پس این نقلها نشانگر پذیرش این بزرگان نسبت به همه منقولان نشان خواهد بود.

۱. برای نمونه رک: به بخش تعادل و تراجم از کتاب رسائل شیخ انصاری (ره).

۲. برای نمونه رک: رعد: ۴۳، عنکبوت: ۴۹ و واقعه: ۷۹

آنان دعوت کرده است. آن بزرگواران، در روایات این گونه توصیف شده‌اند: «یمنعون عن التنزیل تحریف الغالین و انتحال المبطلین»؛ یعنی برخی اشخاص آیاتی از قرآن مجید را به ناحق به نفع خویش تفسیر و توجیه میکنند که ائمه علیهم السلام از این تصرفات نابه جا جلوگیری می‌کنند.^۲

همچنین آن بزرگواران کسانی را که حدّ خویش را نشناخته و بدون شایستگی وارد مرحله تفسیر قرآن شدند، این گونه مورد تذکر، خطاب و عتاب قرار داده‌اند:

«ویحك! ما ورثك الله من كتابه حرفاً! إنما يعرف القرآن من خوطب به»^۳ یا «ویلك ما جعل الله ذلك [علم القرآن] إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل عليهم وملك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا صلی الله علیه و آله و ما ورثك الله من كتابه حرفاً»^۴.

این نوشتار به دنبال بررسی کتاب قرآن کریم؛ ترجمه، توضیحات و واژه‌نامه، نوشته بهاء‌الدین خرمشاهی است. تاکنون نقدهای فراوانی بر این کتاب نوشته شده است. این مقاله درصدد است با معیارها و قواعدی که ذکر شد، به نقد برخی از اشکالات روشی و محتوایی موجود در آن بپردازد. ابتدا برای آشنایی مختصر با مترجم چند سطری از شرح حال وی را بیان می‌کنیم: بهاء‌الدین خرمشاهی در سال ۱۳۲۴ش در شهر قزوین به دنیا آمده است. تحصیلات متوسطه را در زادگاهش، دوره زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه تهران و فوق لیسانس کتابداری را

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۳

۲. حضرت صدیقه طاهره علیها السلام در خطبه معروف خود در بیان نسبت مخالفین شان با قرآن می‌فرمایند: «أفعلی عمّد ترکم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم» (بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۲۶)؛ خطاب سیدالشهداء علیه السلام به گروه مخالفان در روز عاشورا این است: «نبذت الكتاب و نفقت الشيطان و غضبت الأمام و محرفی الكتاب و مطلق السنن» (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸ و نفس المهموم ص ۲۴۶)؛ امام مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: «فالمعول علینا فی تفسیره ... و أخذکم الإضغاء لهتاف الشيطان» (امالی طوسی، مجلس پنجم و غایة المراد، ج ۳، ص ۵۱۲)؛ امیرالمومنین علیه السلام می‌فرمایند: «فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به تمناً قلبیلاً فیئس ما یشترون» (فی رحاب العقیده، ج ۱، ص ۱۶۲)؛ امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: «یرون حکمک مُبدلاً و کتابک مُنبوداً و فرائضک مُحرقة عن جهات شرایعک و سنن نبیک ص مشروکه» (دعای چهل و هشتم صحیفه). با این بیانات روشن‌گر از جانب اهل بیت علیهم السلام، آیا می‌توان در تفسیر و توضیح کلام الله مجید به دنبال نظریات «نبذت الكتاب» و خاموش کنندگان سنن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؟!

۳. کافی، ج ۸، ص ۳۱۱

۴. علل الشرایع، ص ۹۰

در همان دانشگاه گذرانده است. برخی مسئولیتهای علمی او عبارتند از:

- ۱- عضو و یکی از ویراستاران دائرةالمعارف تشیع از سال ۱۳۶۱ تاکنون؛
- ۲- عضویت در هیأت علمی مرکز خدمات کتابداری و سپس کتابخانه ملی و سرانجام انجمن پژوهشکده حکمت و ادیان؛
- ۳- عضویت پیوسته در فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛
- ۴- همکاری با برخی نشریات قرآنی/ قرآن پژوهی؛ به ویژه بینات و مترجمان وحی؛
- ۵- معرفی شده به عنوان چهره ماندگار؛

مهمترین آثار وی عبارتند از:

- ۱- تفسیر و تفاسیر جدید؛ ۲- فرهنگ موضوعی قرآن مجید؛ ۳- درآمدی بر تاریخ قرآن؛ ۴- قرآن پژوهی؛ ۵- حافظ نامه؛ ۶- قرآن کریم، ترجمه، توضیحات و واژه نامه.

کتاب قرآن کریم، ترجمه، توضیحات و واژه نامه از مهمترین آثار او است که در زمانی نزدیک به چهار سال انجام گرفته است. از خصوصیات این ترجمه افزودن ۴ هزار فقره یادداشت در ذیل صفحات ترجمه و واژه نامه ای با ۱۲ هزار لغت است. وی از سه نفر به عنوان نخستین و مؤثرترین استادان خود را در زمینه قرآن پژوهی، یاد می کند: پدرش، آیه الله ابوالحسن شعرانی و استاد عبدالحمید بدیع الزمانی کردستانی.

در مورد نقدهایی که بر اثر اخیر ایشان نوشته شده است، باید گفت به نوشته خود مترجم در صفحات ۹۱۰ تا ۹۱۲ همین اثر، بیش از پنجاه نفر به نقد و نظر در مورد این اثر پرداخته اند که در همین صفحات، به نگاشته سابق اینجانب نیز - که به صورت مختصر و مکتوب به دست ایشان رسیده بود -، اشاره شده است.

تأملی در این اثر

بخش نخست: اشکالات روشنی

اصلی ترین اشکال مصنف، روش و متد اوست. وی در اعتنا و اتکا به منابع و مأخذ غیر معتبر، بدون توجه به جایگاه کتب تفسیری و مفسرین و حتی بدون بررسی اجمالی احوالات

ایشان، در موارد متعددی به گزینش روایات تفسیری مهم و خطیر دست زده است. این اشکال روشی، موجب آشفتگی و بی اعتباری محتوای متون تفسیری شده است.

توجه داریم که در غیر مکتب اثنا عشری، امامان دین - که جایگاهشان در تفسیر قرآن روشن است - به گونه‌ای مطرود شده‌اند که سهم ایشان در تفسیر قرآن به حداقل ممکن رسیده است؛ چند نمونه را به طور مختصر ذکر می‌کنیم:

۱. صاحب کتاب *اسدالغایة فی معرفة الصحابة* - از علمای عامه - در ترجمه جندع انصاری می‌نویسد: «شخصی در شهر دمشق حدیث من کنت مولاه را خواند؛ دیگری او را نصیحت نموده، گفت: آیا به خود رحم نمی‌کنی! مگر نمی‌شنوی که از در و دیوار سب علی بن ابی طالب می‌بارد؟!»^۱

۲. نصر بن علی جهضمی، به دلیل خواندن یک حدیث در فضایل اهل بیت (علیهم‌السلام)، به دستور متوکل، محکوم به هزار تازیانه شد.^۲

۳. حذیفه بن یمان میگفت: «اگر بر لب جویی نشسته، دستم را از آب پر کنم (به قصد نوشیدن آب) و شروع به خواندن بعضی از احادیث کنم، دستم به لب نرسیده سرم از تن جدا می‌شود».^۳

۴. امام زین العابدین (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «ما در میان قوم خود، مانند بنی اسرائیل شده‌ایم در میان فرعونیان؛ پسرانمان را سر می‌برند و دخترانمان را باقی می‌گذارند».^۴

۵. در مورد کیفیت صلوات، حدود سیصد حدیث^۵ از سید انبیاء رسیده است که همه مشتمل بر لفظ «آل» و برخی نیز مشتمل بر نهی از صلوات بدون «آل» است. با این حال، اغلب مؤلفین عامه، خود را مقید به حذف «آل» کرده‌اند؛ مثلاً مؤلف التاج الجامع للاصول، حتی هنگام نقل یکی از احادیثِ امر به ذکر «آل» می‌نویسد:

ان النبي صلی علیه و سلم!! خرج علينا فقلنا: يا رسول الله... فكيف نصلي عليك؟ قال:

۱. اسدالغایة، ج ۱، ص ۳۰۸

۲. تهذیب الکمال، ج ۲۹، ص ۳۵۹ و تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۵۰

۳. تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۷۰

۴. تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۹

۵. احقاق الحق، ج ۹، صص ۵۲۴-۶۲۲

قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی آل ابراهیم انک حمید مجید...^۱

علامه طباطبایی می‌گوید: «سیوطی نوشته است: من ۱۷ هزار حدیث در تفسیر آورده‌ام»^۲؛ اما اگر آن احادیث را رسیدگی کنیم، می‌بینیم که از مجموع آنها، بیش از صد حدیث به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمی‌رسد!

آری؛ کسی که طبق فرمایش قرآن مجید، علم قرآن در نزد اوست^۳ و سینه‌اش منبع معارف قرآن است^۴ و از مطهرّون است - که قرآن کریم فهم علوم و معارف قرآن را به آنها منحصر کرده است^۵ - در میان ۱۷ هزار حدیث، حتی به مقدار صد حدیث هم سهم ندارد؛ اما مجاهد‌ها، سدّی‌ها، قتاده‌ها، سفیان‌ها، عکرمه‌ها و شعبی‌ها و ... که دورترین افراد از معارف قرآن و از مخالفان سرسخت اهل بیت (علیهم السلام) بودند، مهمترین مفسران قرآن دانسته شده‌اند!! ابن خلدون در مقدمه تاریخش^۶ در مبحث فقه، با ابتهاج اقرار می‌کند که اهل سنت به فقه اهل بیت و فقه خوارج اعتنا ننموده و آن را کنار گذاشته‌اند. از میان شش کتاب درجه اول عامه (صحاح سته)، فقط در سنن ابن ماجه آن هم تنها یک حدیث^۷ از امام هشتم (علیه السلام) نقل شده است و بخاری - صاحب صحیح معروف - حتی یک حدیث هم از امام ششم (علیه السلام) در صحیحش نیاورده است.

۱ . التاج الجامع للاصول، ج ۵، ص ۱۴۴. این روایت را بخاری، مسلم، ابوداود و ترمذی نیز در صحاح خود نقل کرده‌اند. در این باره علامه سید شرف الدین عاملی (ره) می‌نویسد: اهل بیت (علیهم السلام) را طوری کنار زده‌اند که اگر تمامی منقولات از آنها را در تمامی کتب عامه جمع‌آوری کنند، به اندازه تنها منقولات بخاری از عکرمه بربری خارجی نمی‌رسد. حفاظ و قلم به دستان معمولاً از این قماش هستند. لذا نویسنده کتاب فتح الملک العلی می‌نویسد: حفاظ و نویسندگان، بالخصوص حفاظ و نویسندگان دمشق، قلبشان مملوّ است از بغض و کینه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اهل بیتش (علیهم السلام) (فتح الملک العلی، ص ۱۵۵).

۲ . المیزان، ذیل آیات ۱۵ تا ۱۹ سوره مائده

۳ . رعد: ۴۳

۴ . عنکیوت: ۴۹

۵ . واقعه: ۷۶

۶ . مقدمه ابن خلدون، باب ششم، فصل هفتم، ص ۴۴۶

۷ . «الإیمان معرفة بالقلب و قول باللسان و عمل بالأركان».

الف) کتابها و منابع مورد اعتماد نویسنده

- طبری

نویسنده، در موارد متعددی به تفسیر طبری استناد کرده است و منقولات طبری را بدون هیچ گونه نقدی، به عنوان مواد تفسیری قرآن مطرح می‌کند که به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد. طبری علاوه بر اشتباهات فراوانی که در تفسیر خود مرتکب شده، در مواردی نیز به تحریف تفاسیر ذیل آیه دست زده است. او در تفسیرش حدیث ثابت و مسلم «من یبایعنی علی ان یكون أخی و وصیی...»^۱ را به کلمه کذا و کذا تحریف می‌کند. همچنین در سوره نجم با نوشتن «تلك الغرائق العلی ان شفاعتهن لترجی» - به عنوان القای شیطان بر زبان پیامبر ﷺ - این جملات الحادی را ابزار دست دشمنان قرآن کرده است تا به این کتاب مقدس به عنوان آیات شیطانی حمله کنند. مرحوم بلاغی با اشاره به آیه‌ی شریفه ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ، وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى﴾^۲ می‌گوید: طبری در تفسیرش نوشته است: «وقتی حضرت رسالت مآب ﷺ این آیه‌ها را خواند، شیطان بر زبان حضرت گذاشت که تلك الغرائق العلی منها الشفاعة ترجی؛ و این گفتار، وثوق و اطمینان بر گفتار انبیا را از دست بشر می‌گیرد»^۳؛ و می‌گوید: «به کتاب الهدی، صص ۱۲۹- ۱۲۳ مراجعه شود». برای آشنایی بیشتر با برخورد طبری با اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیرش، می‌توان به مقاله آیت‌الله استادی^۴ مراجعه کرد. ایشان با انتخاب ۳۰ آیه در قرآن کریم که مسلماً درباره اهل بیت (علیهم السلام) است؛ نتیجه می‌گیرد که در حدود ۲۵ مورد از آنها، طبری ابدأ اشاره‌ای به اهل بیت (علیهم السلام) نکرده و در حدود ۵ مورد دیگر، اگر حدیثی به نفع اهل بیت (علیهم السلام) آورده، در برابر آن، دو حدیث مخالف نیز نوشته است.

همچنین او در ذیل آیه شریفه ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۵ از قول مجاهد قائل به تجسیم، این جمله را نقل و امضا می‌کند: «يُجْلِسُهُ

۱. این حدیث که ذیل آیه ۲۱۴ سوره شعرا آمده است، بر وصایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دلالت دارد.

۲. نجم: ۱۹ و ۲۰

۳. سوژه‌ای می‌شود برای زنداقه و ملحدین تا آیات شیطانی بنویسند.

۴. مجله کیهان اندیشه، شماره ۲۵

۵. اسراء: ۷۹

معه على العرش!»

او در ذیل آیه شریفه ﴿ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ ﴾^۱ نیز با تصریح آیه شریفه بر عدم امکان رویت الهی می نویسد:

«والصواب! من القول فى ذلك عندنا ما تظاهرت به الاخبار عن رسول الله ﷺ أنه قال: إنكم سترون ربكم يوم القيامة كما ترون القمر ليلة البدر، وكما ترون الشمس ليس دونها سحاب فالمؤمنون يرونه، والكافرون عنه يومئذ محجوبون»^۲

تفسیر طبری، همان است که به گفتار خود بهاءالدین خرمشاهی، متون روایی و تفسیری «مجاهد» در لابه لای آن به نحو پراکنده محفوظ است.^۳ دربارهٔ مجاهد و شرح حال او و جایگاهش در تفسیر خواهیم گفت.

- فخر رازی

مترجم در این اثر بارها از فخر رازی نام برده و مطالبی را از او نقل نموده است. وی در این مورد هم دیدگاه فخررازی را به عنوان مواد تفسیری قرآن مطرح کرده و هیچ نقد و ردی بر آن وارد نساخته است. در بخش محتوایی، به مواردی از تفسیر فخر رازی اشاره خواهد شد. در اینجا یک نمونه از روش فخر رازی را در تفسیر آیات قرآن بررسی می کنیم. طبق احادیث رسیده از ناحیه فریقین، بعد از نزول آیه نجوی^۴ که در آن امر شده بود برای صحبت با رسول خدا ﷺ صدقه بدهید، تنها کسی که به مفاد آیه عمل نمود، مولی الموحدین علی (علیه السلام) بود. پس از امتحان شدن مخاطبین و اصحاب رسول خدا ﷺ در این مورد، خداوند متعال با توییح کسانی که محضر پیامبر ﷺ شرفیاب نشدند، حکم را نسخ فرمود. با قطع نظر از احادیث متعددی که - از طریق فریقین - در تمجید این عمل امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شده اند، در متن آیه شریفه، سه مرتبه انجام آن تحسین و ترک آن تقبیح شده است.^۵

۱. انعام: ۱۰۳

۲. تفسیر جامع البیان، ج ۷، ص ۳۹۴

۳. قرآن، ترجمه خرمشاهی، ص ۶۶۳

۴. مجادله: ۱۲ و ۱۳

۵. در متن آیه شریفه سه عبارت اصلی قابل تأمل و دقت است:

جالب است که با این همه تأکید، کسی که از تفسیرش به عنوان تفسیر کبیر (۱) یاد می‌شود، نهایت سرسختی را در تفسیر این آیه از کلام الله به خرج داده و توجیهاات نادرستی نموده است. او می‌گوید:

هر که صدقه داده و به محضر حضرت رسول ﷺ شرفیاب شده است، باعث وحشت قلوب اغنیا شده و هر که صدقه نداده و شرفیاب نشده باعث الفت قلوب فقرا گشته و بلا شبهه الفت قلوب بهتر از وحشت قلوب است.^۱

اینجاست که مفسری منصف از عامه خطاب به فخر رازی می‌نویسد: «ما تعهد نسپرده‌ایم که حتماً هر چه مربوط به فضایل علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود را انکار کنیم!»^۲ به چند مورد دیگر از فخر رازی - به طور مختصر - اشاره می‌کنیم:

۱. انکار حضور امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حجة الوداع. او در راستای انکار حدیث غدیر مدعی است که آن حضرت در یمن بوده و اصلاً در حجة الوداع حضور نداشته است.^۳
۲. نمونه دیگر گفتار او درباره ائمه (علیهم السلام) است که می‌گوید: «ائمه رافضه، تقیه را سپر بلا بر ظهور خلاف گفتارشان ساخته‌اند!»^۴
۳. از دیگر مصادیق روش او این است که برای سست کردن معنی «من كنت مولاه»

الف) جمله ﴿ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾؛ اگر کسی مالی نداشت [که صدقه بدهد و خدمت پیامبر ﷺ شرفیاب گردد] همانا خداوند بخشنده و مهربان است.

ب) جمله ﴿ أَسْأَلْتُمْ أَنْ تُقَدَّمُوا ﴾ آیا از فقر ترسیدید؟

ج) جمله ﴿ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ﴾ حال که این کار را انجام ندادید [و از دل و دستتان برنیامد] خدا هم [به بخشایش] خود بر شما بازگشت...

۱. تفسیر رازی، ذیل آیه ۱۲ مجادله. به نظر می‌رسد انحصاری بودن فضیلت وارده در آیه برای شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) رازی را وادار به این توجیه ناسازگار کرده باشد.

۲. تفسیر نیشابوری، ذیل آیه ۱۳ سوره مجادله.

۳. با تصریح معتبرترین کتب پیروان مکتب خلفا (بخاری، مسلم و حتی سایر منابع معتبرشان) بر حضور حضرت در حجة الوداع و مسائل متعددی که در این موضوع تثبیت شده است، او منکر این حقیقت روشن می‌شود و حدیث فوق تواتر «من كنت مولاه» را انکار می‌کند. (فیض القدير، محدث قمی، صص ۱۶۰-۱۶۲).

۴. آیه الله خوئی (ره) در این باره می‌گوید: «و بذلك يتجلى لك افتضاح التآصبي المتعصب، امام المشككين، حيث لهج بما لم يلهج به البشر و قال في خاتمة نهاية الافكار حاكيا عن الزنديق سليمان بن جرير: ان ائمة الرافضة وضعوا القول بالتقية لئلا يظفر معها احد عليهم فانهم كلما أرادوا شيئاً تكلموا به فاذا قيل لهم هذا خطأ او ظهر لهم بطلانه قالوا انما قلناه تقية». (مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۴۱۲).

مدعی می‌شود که اصلاً «مولی» در لغت عرب به معنی «اولی» نیامده است!

ب) اعتماد به مفسران و روایان مغرض و مخالف اهل بیت علیهم‌السلام

باید دقت کرد که قرآن مجید، بزرگترین منبع معالم دین است و بسیار تأکید شده که از غیر شیعه، معالم دین اخذ نشود. مثلاً در رجال کشی (حدیث چهارم)، رسائل شیخ انصاری (ره)،^۲ فوائد طوسیه^۳ شیخ حرّ عاملی (ره) و مدارک دیگر، این حدیث را آورده اند: «لا تأخذنَّ معالم دینک عن غیر شیعتنا فانک ان تعدّیتهم اخذت دینک عن الخائنین الذین خانوا الله و رسوله و خانوا اماناتهم». با این تهدید و منع شدید آیا کسی می‌تواند معالم دینش را از غیر پیروان مکتب بگیرد؟!

مفسران بزرگ اثنا عشری، از جمله مرحوم شیخ طوسی (ره) در مقدمه تبیان^۴ و طبرسی (ره) در مقدمه مجمع البیان، با اشاره به احادیث ثابت و معتبر می‌گویند: «لا يجوز تفسير القرآن إلا بالأثر الصحيح عن النبي صلى الله عليه وآله و عن الائمة عليهم السلام الذين قولهم حجة قول النبي صلى الله عليه وآله». پس اگر بزرگانی مانند ایشان، از مجاهد و امثالش چیزی نقل می‌کنند، هرگز به معنای تصدیق و قبول نیست؛ بلکه جبر زمان ایشان را وادار به این کار نموده است؛ زیرا جوّ به وجود آمده بعد از سید انبیاء صلى الله عليه وآله اینگونه بوده است.^۵

با این وصف، مترجم، از اشخاصی چون قتاده، سدّی، مجاهد، عطاء و ... بسیار تفسیر نقل کرده است؛ کسانی که در تفسیر کتاب خدا هرچه خواسته‌اند از روی هوای نفس خویش گفته‌اند.^۶

۱. با قطع نظر از اینکه در لغت همانگونه که همه می‌دانند «مولی» به معنی «اولی» آمده است، جالب است بدانید که محمد بن اسماعیل بخاری - با آن اهمیت و جایگاهش نزد عامه - در بخش تفسیری صحیحش در سوره حدید عبارت «مولاکم النار» را به «اولی بکم» معنی می‌کند.

۲. **فوائد الاصول**، صص ۸۶ و ۱۸۰ و باب تعادل و تراجیح.

۳. **فوائد طوسیه**، صص ۲۵۱ و ۳۶۵.

۴. مقدمه تبیان، صص ۳-۴.

۵. این جو خفقان که بر ضد اهل بیت علیهم‌السلام و فضایل ایشان شکل گرفته بود، تا جایی پیشرفته بود که ابن حجر در تهذیب التهذیب از مقری نقل می‌کند که بنی‌امیه اگر می‌شنیدند فرزندی علی نام دارد، او را می‌کشتند. (تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۶۹).

۶. رک: کتاب مترجم، ص ۸۳، ذیل آیه ۳۱ سوره نساء.

میرزا ابوالفضل تهرانی(ره) (نابغه عصرش) در شفاءالصدور^۱ در مورد کسانی که خود را در قالب مفسر قرآن جا زده‌اند - از قبیل کلبی، سدّی، حسن، عطاء، قتاده و مجاهد - می‌فرماید: بعضی به موجب هواهای نفسانی و تسویل شیطانی و پاره‌ای به ادعای سماع از مشایخ خود، مثل ابن عباس، ابن مسعود، عکرمة و غیر ایشان - که بنا بر اصول امامیه هیچ یک از اینها قولشان مرجع نیست - قرآن را تفسیر نموده‌اند.

شیخ جواد بلاغی(ره)^۲ نیز طبق همین معیارهای ثابت، می‌فرماید:

هیچ مسلمانی بین خود و خدایش مجاز نیست نه در تفسیر آیات و نه در شأن نزول آنها، به امثال عکرمة، مجاهد، عطاء و ضحاک مراجعه کند. از این رو جهت روشن شدن اثر استفاده از چنین اشخاصی در تفسیر، به اختصار به مرور شرح حال برخی از این مفسران و بررسی آرای مربوط به ایشان می‌پردازیم:

- مجاهد

از اعمش درباره مجاهد سؤال کردند، در جواب گفت: او از اهل کتاب (یهود و نصاری) این مطالب تفسیری را اخذ کرده است و یکی از نظریات مخالف دین او تفسیر «مقام محمود»^۳ به این معناست که خدای تعالی، پیامبر اسلام ﷺ را در عرش و تختش، بغل خود می‌نشانند!^۴ سپس اضافه می‌کند: «اما مجاهد کان یاخذ من اهل الکتاب و اما مقاتل فقد قال فیه و کعب کان کذابا و قال ابن حبان کان یاخذ من الیهود و النصاری».

- عطا

احمد حنبل در مورد عطا می‌گوید: «در بین احادیث مرسله، هیچکدام در ضعف و بی اعتباری به پایه مرسلات عطا و حسن (بصری) نمی‌رسد».^۵

۱. شفاءالصدور، ج ۲، ص ۵۶

۲. تفسیر آلاء الرحمن، صص ۴۵-۴۶

۳. ذیل آیه شریفه ۷۹ سوره اسراء

۴. متأسفانه طبری هم که نزد عده‌ای به عنوان مفسر و مورخی طراز اول محسوب می‌شود، همین معنی را از او نقل و امضاء می‌کند.

۵. آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ص ۴۶

- مقاتل بن سلیمان

وکیع، مقاتل بن سلیمان را کذاب و نسائی هم او را دروغگو نامیده است.^۱ حتی ذهبی می‌گوید که محدثین، بر ترک احادیث او اجماع دارند.^۲ مرحوم سید شرف‌الدین او را دجال و از مرجئه معرفی می‌کند.^۳

- شعبی

شعبی کسی است که درباره مولی‌الموحدین (علیه السلام) می‌گوید: «تا زمان مرگ حافظ قرآن نبود». در گزارشی آمده است که وقتی شعبی صدای ترانه جوان خوش صورتی را می‌شنود، آیه‌ای مربوط به حکمت از قرآن را بر آوازخوانی او تطبیق و تفسیر می‌کند!^۴ لَبَّيْكَ عَلَى الْقُرْآنِ مِنْ كَانْ بَاكِيًا.

به عنوان نمونه در این بحث، مترجم در صفحه ۸۳، ذیل آیه ﴿إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ﴾ برای معرفی و تفسیر کبائر در آیه شریفه، سراغ بافته‌های افرادی چون سعید بن جبیر، مجاهد، ابوالعالیه، ضحاک، سفیان ثوری، وکیع و حتی ذهبی رفته است؛ اما ای کاش سراغی از میبنان الهی قرآن و راسخان در علم گرفته بود و لااقل فرمایش ایشان را در حد یک قول نقل می‌کرد!

بخش دوم: اشکالات محتوایی

الف) ایمان جناب ابوطالب

مترجم در صفحه ۳۹۲ در توضیح آیه ۵۶ سوره قصص می‌نویسد:

اغلب مفسران خاصه و عامه، از جمله شیخ طوسی، طبرسی، ابوالفتح، میبیدی، زمخشری، امام فخر رازی و قرطبی گفته‌اند که این آیه در حق ابوطالب، عمّ پیامبر نازل شده است.

در این مورد باید دو نکته را تذکر دهیم:

۱. الرد علی المتعصب العنید، ص ۶۳
۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۰۱، ترجمه مقاتل بن سلیمان
۳. النص و الاجتهاد مورد ۹۹
۴. البیان، چاپ اول، صص ۸ - ۹

۱- گفته شد در بحث تفسیر کلام الاهی، کلام علمای مخالف جایگاه و رتبه‌ای برای طرح ندارد. لذا بردن نام چند تن از آنان در ابتدای تفسیر و توضیح هر آیه و نقل نظر ایشان، در شأن یک اثر تفسیری علمی نیست؛ مگر در امری اختلافی که مترجم بخواهد در آن، حقانیت دیدگاه مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) را اثبات کند که در آن صورت، روش صحیح این است که مترجم، اقوال موافق دیدگاه خود را نقل و اقوال مخالف را مورد نقد و بررسی قرار دهد؛ اما در اکثر موارد، این کار انجام نشده و تنها به نقل برخی اقوال مخدوش و نادرست مخالفین اکتفا شده که این روش از نظر علمی نادرست می‌نماید.

۲. در این مورد، شیخ طوسی (ره) و طبرسی (ره) نزول این آیه در حق جناب ابوطالب را با عبارتهای «قیل» و «روی»، نپذیرفته‌اند. لذا طرح نام ایشان در ردیف علمای مخالفین می‌تواند موهم این مطلب باشد که این دو عالم شیعی نیز با عامه در این موضوع هم عقیده بوده‌اند که البته چنین مطلبی خلاف واقع است.
شیخ طوسی (ره) اظهار کرده است:

و روی عن ابن عباس و مجاهد و الحسن و قتادة و غیرهم أنّها نزلت في ابوطالب. و عن أبي عبدالله و أبي جعفر (علیهم‌السلام) ان اباطالب كان مسلماً و عليه اجماع الامامية لا یختلفون فيه و لهم على ذلك أدلة قاطعة موجبة للعلم ليس هذا موضع ذكرها.

در اصطلاح اهل علم، معمولاً از کلمه «روی» در جایی استفاده می‌شود که گوینده، آن قول و نظریه را مقبول نمی‌داند. شیخ طوسی (ره) هم در اینجا از چند نفری که گفتار آنها، نه در نظر او و نه در نظر سایر بزرگان، دلیل محسوب نمی‌شود، این معنی را نقل و در آن به فرمایش ائمه معصومین (علیهم‌السلام) استناد کرده است، سپس اضافه می‌کند: «حضرت ابوطالب به مسلمان بوده و اجماع و اتفاق امامیه (شیعه) بر این مطلب دایر بوده بدون هیچگونه اختلاف نظر». امامیه برای این مطلب، دلایل و براهین قطعی دارند که باعث علم و یقین است و فعلاً جای نقل آن مطالب نیست.

طبرسی (ره) در تفسیر مجمع البیان^۱ ذیل آیه شریفه ۵۶ سوره قصص^۲ می فرماید: «قیل نزلت قوله تعالی انک لا تهدي من احببت في ابيطالب». ایشان این مطلب را از ابن عباس و دیگران نقل کرده اند؛ ولی به دنبال آن می گوید:

«اما این گفتار محل ایراد است... و من در سوره انعام ذیل آیه شریفه ﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَلَيْهِ﴾^۳ نقل نمودم که اهل بیت (علیهم السلام) همگی اجماع بر ایمان ابوطالب دارند. روایات در این زمینه از ائمه (علیهم السلام) پشت سر هم رسیده است و آنچه در کتابهای مغازی و سایر کتابها بیش از حد شمارش است، همه نشانگر دفاع آن جناب از سید انبیاء (علیهم السلام) است. آن حضرت، نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تصحیح (و تصدیق) میکرده است و بعضی از موثقین گفته اند که اشعار بلندمرتبه او - که شعرای دهر را در رتبه نازل قرار می دهد - در این موضوع (تصدیق نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله)) به اندازه یک مجلد است.^۴

این بود لب فرمایش این دو مفسر عالی مقام که بر اجماع و اتفاق اهل بیت (علیهم السلام) و بر اتفاق امامیه بر ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام) - با کمال وضوح و صراحت - اذعان نموده اند. درباره ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام) کتابهای مستقلی نوشته شده است و تمام علما و مفسرین شیعه، بدون استثنا، با تبعیت از اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) بر این معنی متفق القول هستند.^۵

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۵۹

۲. ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

۳. انعام: ۲۶

۴. آقای زرین قلم اشعار آن حضرت را از مدارک عامه جمع آوری نموده و چاپ نموده است.

۵. علامه امینی رضوان الله علیه به عنوان نمونه مختصر چهل حدیث در ایمان و عظمت مقام آن بزرگوار از معصومین می آورد که در یکی از آن ها از حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) به کسی که آن نسبت ناروا را درباره حضرت ابوطالب بر زبان آورد، با شدت و غضب فرمودند: «مه فض الله فاك» از امیرالمومنین (علیه السلام) در طول عمرشان به غیر از این مورد کلمه ای به این شدت دیده نشده است. بعد از این بیان، حضرت امیر (علیه السلام) مقام والای حضرت ابوطالب را به آن شخص خطاکار بیان فرمودند.

دو حدیث از آن چهل حدیث از حضرت امام رضا (علیه السلام) است. اول: هرکس در ایمان ابوطالب شک داشته باشد از اهل آتش است. دوم: هرکس به ایمان ابوطالب یقین نداشته باشد از اهل آتش است.

علامه مجلسی (ره) در کتاب حق یقین خویش ایمان جناب ابوطالب را جزء ضروریات مذهب شیعه معرفی نموده و آن حضرت را از اوصیاء انبیاء سلف می داند.

باز مترجم در صفحه ۱۳۰ ذیل آیه ﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأُونَ عَنْهُ﴾^۱ می‌نویسد:

«بعضی از مفسران (میبیدی، زمخشری و قرطبی) از قول عطاء و مقاتل، این آیه را درباره ابوطالب می‌دانند که قریش را از ایذای پیامبر ﷺ باز می‌داشت، سپس خود به حضرت نزدیک نمی‌شد و از او پیروی نمی‌کرد.»

با اینکه بعد از طرح این اقوال ضعیف به صفحه ۳۹۲ - که در آنجا بحث ایمان حضرت ابوطالب را مطرح کرده - ارجاع داده است، با این حال در اینجا، ذیل این آیه، قولی را از عامه در مورد حضرت ابوطالب نقل کرده که با ضروریات مکتب اهل بیت ﷺ و اجماع علمای شیعه در تعارض است. چنانچه مترجم، به ایمان حضرت قائل باشد، چه نیازی به طرح این قول - که مخالف ضروریات مکتب اهل بیت ﷺ و موافق قول عامه است - در ذیل این آیه وجود دارد؟!

ب) نزول آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي﴾ در حق دیگران!

مترجم در صفحه ۳۲ کتابش در توضیح آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾^۲، گفته است: «بعضی از مفسران، این آیه را در حق ابوذر غفاری یا صهیب و عمار یاسر یا مادرش و چند تن دیگر می‌دانند. قمی، شیخ طوسی، میبیدی، طبرسی، ابوالفتح، امام فخر (لااقل در یکی از اقوالش) این آیه را درباره حضرت علی ﷺ می‌دانند.»

مترجم در چاپ هفتم اثر خویش این جمله را نیز افزوده است: «قول دوم، بی شبهه از نظر مورخان و مفسران شیعه و غیر شیعه قویتر است.»

نزول این آیه در حق امیرالمومنین ﷺ روشن و غیر قابل انکار است؛ زیرا شیعه بالاتفاق و علمای زیادی از عامه حداقل در یکی از اقوالشان، شأن نزول این آیه را در مورد امیرالمومنین ﷺ در **لیلة المبیت** دانسته‌اند.^۳

همانگونه که در قسمت قبل بیان شد، این روش، یعنی طرح نقلهای ضعیف (مانند نزول آیه در مورد ابوذر یا دیگران) در کنار نقل‌های ثابت و مسلم، تأثیری جز تضعیف و کم‌رنگ کردن

۱. انعام: ۲۶

۲. بقره: ۲۰۷

۳. احقاق الحق، ج ۳، صص ۲۳-۴۵ و ج ۸، صص ۳۲۵-۳۴۸ و ج ۱۴، صص ۱۱۶-۱۳۰

نقلهای موثق نخواهد داشت. هرچند مترجم، در چاپ اخیر، سعی خوبی در اصلاح مورد نموده و اشاره به قوت قول دوم کرده است، اما آوردن نقلهای ضعیف در ابتدای موضوع، تأثیر خود را خواهد داشت.

ج) عرفه روز اکمال دین!

مترجم در صفحه ۱۰۷ در توضیح آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^۱، نوشته است: «مفسران شیعه «الیوم» را عبارت از روز عرفه (نهم ذی الحجه) سال حجة الوداع (دهم هجرت) می گیرند!»

می دانیم که قاطبه علماء و مفسران شیعه و حتی عده‌ای از مفسران عامه - در بعضی اقوالشان - آن روز را عید غدیر خم (هجدهم ذیحجه) نوشته‌اند^۲ و قوی که «الیوم» را مربوط به نهم ذیحجه می‌داند، موافق قول عامه و خلاف روایات شیعه است.

د) نسبت بی‌اطلاعی به رسول خدا ﷺ

مترجم در صفحه ۷۱، ذیل آیه «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأُمْرِ»^۳ از سوره آل عمران می‌گوید: مفسران در این باره بحث کرده‌اند که رسول الله ﷺ با کمال عقل و اصابت رأیی که داشت و با وجود وحی آسمانی، چگونه و چرا مأمور به مشورت با یاران خود شده بود.

سپس به بیان وجوه مختلفی به نقل از مفسرین پرداخته است؛ از جمله وجه دوم از سه وجهی که فخر رازی بیان کرده و آن وجه این است: «حضرت اگر چه عقلشان از همه مردم کاملتر بود، ولی علوم بشری محدود است؛ پس بعید نیست که وجوهی از مصلحت به نظر کسی برسد و به نظر پیامبر ﷺ نرسیده باشد؛ مخصوصاً در آنچه مربوط به کارهای دنیاست؛ چنانچه خود حضرت فرمود: شما به امور دنیاتان آشناترید و من به امور دیتان»^۴.

۱. مانده: ۳

۲. رک: تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵ و سیوطی در منثور، ج ۲، ص ۲۵۹ از قول ابن مردویه و ابن عساکر.

۳. آل عمران: ۱۵۹

۴. صحیح مسلم، ج ۲۳۶۱-۲۳۶۲

ماجرای این روایت در کتب عامه به این صورت نقل شده است که پیامبر خدا ﷺ مردم را در حال تلقیح و گرده‌افشانی درخت خرما دیدند و ایشان را از این کار نهی کردند؛ در نتیجه، سال آینده محصول آن درختها خراب شد. پیامبر ﷺ از علت سؤال کردند و مردم پاسخ دادند که به دستور شما درختان را تلقیح نکردیم و نتیجه این شد. حضرت فرمود: «شما به امور دنیاتان از من آگاه‌ترید!»

جای بسی تعجب است که مترجم، این نقل را بدون نقد رها کرده و خواننده را با این نقل، تنها می‌گذارد؛ بدون توجه به اینکه این نقل، بدون بررسی سند و دلالت، می‌تواند گمراه‌کننده باشد. توضیح مختصر اینکه این روایت، با شأن و مقام پیامبر خدا ﷺ در آیات قرآن و احادیث مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) در تعارض است.^۱

پیامبر خدا ﷺ قطع نظر از نبوتشان، از ابتدای عمر در شهری زیسته‌اند که در آنجا روش کاشت و برداشت خرما، امری روشن و روزمره بوده و حضرت آگاه بوده‌اند که نخل نیاز به تلقیح دارد. واضح است که این نوع احادیث مجعول، برای تنقیص مقام نبوت ساخته شده‌اند.^۲

هـ) نفی علم غیب از تمامی انسانها

مترجم در صفحه ۱۷۵، به آیتی که علم غیب را منحصرأ درباره‌ی خدای تعالی بیان می‌کنند (از جمله آیه ۲۶ سوره جن) استناد و علم غیب را از سید انبیاء ﷺ نفی می‌کند. در صورتی که

۱. رک: الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۴، ص ۱۶۸

۲. رک: سیری در صحیحین. در مورد برخی از این دست احادیث به کتاب فضائل فاطمة الزهراء (علیها السلام) تألیف حاکم نیشابوری (از علمای عامه) مراجعه شود. وی می‌نویسد: «ثم ان زماننا قد خلفنا فی رعاة يتقرب الناس إليهم ببغض آل رسول الله ﷺ والوضع عنهم فكل من يتوسل اليهم فتوسله بذكر آل محمد ﷺ بما قد زههم الله عنه و إنكار كل فضيلة تذكر من فضائلهم و الله المستعان على ذلك. و ممّا حملنی علی تحریر هذه الرسالة أن حضرت مجلسا حضرته اعيان الفقهاء و القضاة و الامناء من المذکین و غیرهم و جی بحضرتهم ذکر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) فانندب له عين من اعيان الفقهاء فقال كان علی لا يحفظ القرآن و هذا الشعبي قد نصّ عليه». همچنین درباره اینگونه نویسندگان عالم بزرگوار و شخصیت ممتاز عصر خود، این شهر آشوب (ره) در مقدمه کتابش می‌نویسد: «فاذا هم مجمعون علی اطفاء نور الله ألا تری ان ازکاهم قد التقی حدیث الخاتم و قصّة الغدير و خبر الطير و آية التطهير، و أن انصفهم قد كتم حدیث الكهف و الاجابة... و أن خیرهم قد طعن فی حدیث مدينة العلم و حدیث اللوح...» (مقدمه مناقب آل ابی طالب)

متن آیه بیست و ششم سوره جن به این صورت است: «عَالَمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا - إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...»؛ «خدای تعالی عالم غیب است و کسی را از علم غیب خویش آگاه نمی کند، مگر به رسول و پیامبری که مورد رضایت اوست.^۱

بنابراین این آیه شریفه نه تنها نافی علم غیب حضرت رسول ﷺ نیست، بلکه با کمال صراحت و روشنی اثبات علم به غیب برای ایشان می نماید.

آری؛ این مطلب مسلم است که علم غیب منحصر به خدای تعالی است؛ ولی همین خدای عالم به غیب، به تصریح آیات فوق، قادر است به بندگان برگزیده اش هر مقدار از آن را صلاح بداند اعطا نماید. بنابراین، ذاتاً و مستقلاً منحصر به خدای متعال است و اوست که آن را به انبیا و حتی اوصیانش اعطا نموده که احادیث معتبر و متواتری این موضوع را تأیید می کنند.^۲

بعد از ملاحظه این نمونه ها به صفحه ۱۷۵ کتاب مراجعه می کنیم؛ آنجا که مترجم می نویسد: در قرآن مجید بارها دانستن غیب از رسول اکرم ﷺ نفی شده است؛ از جمله در آیه ۵۰ سوره انعام و آیه ۱۳ سوره هود. فقط خداوند «عالم الغیب»، سوره جن^۳ «وَعَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» ، سوره انعام،^۴ سوره توبه،^۵ سوره رعد،^۶ سوره مؤمنون^۷ «علام غیوب» است. سوره مائده،^۸ سوره توبه،^۹ سوره سبأ.^{۱۰} و نیز تصریح شده که فقط خداوند غیب می داند و نه

۱ . همچنین رک: آل عمران: ۴۴؛ هود: ۴۹؛ یوسف: ۱۰۲

۲ . رک: نمازی شاهرودی، شیخ علی، رساله علم غیب.

۳ . جن: ۲۶

۴ . انعام: ۷۳

۵ . توبه: ۹۴، ۱۰۵

۶ . رعد: ۹

۷ . مؤمنون: ۹۲

۸ . مائده: ۱۰۹، ۱۱۶

۹ . توبه: ۷۸

۱۰ . سبأ: ۴۸

انسان‌ها: آل عمران،^۱ انعام،^۲ هود،^۳ نحل،^۴ نمل،^۵ سبأ،^۶ حجرات^۷ و جن.^۸

و) مدح خلفا و سایر مخالفان اهل بیت (علیهم‌السلام)

۱- خلیفه اول، از ثابت‌قدمان در جنگ

مترجم در صفحه ۷۰، در توضیح آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ﴾^۹ از سوره آل عمران می‌نویسد: «اما از کسانی که ثابت‌قدم ماندند از مهاجرین حضرت علی (علیه‌السلام) و ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف و ...».

علامه امینی، دانشمند خبیر و متتبع کم‌نظیر، در مورد ثابت‌قدمان در جنگ همراه پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از قول ابوجعفر اسکافی معتزلی می‌نویسد: «مسلمانان همگی فرار کردند به غیر از چهار نفر: امیرالمومنین (علیه‌السلام) زبیر، طلحه و ابودجانه».^{۱۰}

شیخ طوسی در تبیان می‌نویسد: «غیر علی (علیه‌السلام) و طلحه، ثابت‌قدم ماندن دیگران اختلافی است».^{۱۱}

۲- خلیفه دوم، فاروق بین حق و باطل

در صفحه ۸۸، در توضیح آیه ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ﴾^{۱۲} آمده است:

... عمر رو به منافق کرد و پرسید: آیا چنین بوده است؟ گفت: آری. عمر گفت: همینجا باشید تا نزد شما بازگردم. سپس به درون خانه رفت و

۱. آل عمران: ۱۷۹

۲. انعام: ۵۹

۳. هود: ۱۲۳

۴. نحل: ۷۷

۵. نمل: ۶۵

۶. سبأ: ۱۴

۷. حجرات: ۱۸

۸. جن: ۲۶

۹. آل عمران: ۱۵۵

۱۰. الغدير، ج ۷، ص ۲۰۸

۱۱. در مورد این موضوع به پیوست این نوشته مراجعه شود.

۱۲. نساء: ۶۰

شمشیرش را آورد و منافق را کشت و گفت: حکم من درباره کسی که به حکم الاهی و حکم رسول الاهی او راضی نباشد چنین است. یهودی از میان گریخت و این آیه در این باره نازل شد و حضرت رسول ﷺ [چون این ماجرا را شنیدند] به عمر گفتند: تو فاروقی و جبرئیل نازل شد و گفت: عمر بین حق و باطل به نیکی فرق نهاد. و لذا فاروق نامیده شد.

این در حالی است که طبق احادیث متواتر از فریقین، فاروق هم همانند صدیق از القاب مولی الموحدین ﷺ است.^۱ ابن عباس و ابوذر از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که حضرت به علی ﷺ فرمود: «انت الصدیق الاکبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل».^۲

۳- حزن خلیفه اول در غار برای رسول خدا ﷺ

مترجم در صفحه ۱۹۳ در توضیح آیه ۴۰ از سوره توبه - در رابطه با حزن ابوبکر در غار - از قول ابوالفتوح می‌نویسد: «حزن یا خوف ابوبکر، به خاطر پیامبر ﷺ بود».

پیشتر نیز بیان شد که نقل قولهایی از این قبیل از ابوالفتوح (ره) در مقام تأیید نیست؛ خصوصاً که در این مورد نیز وی جمله را با لفظ «گفته‌اند» آورده که نشان می‌دهد این قول نزد او معتبر نیست. در ضمن ظاهر آیه و همچنین روایات اهل بیت (علیهم السلام) نشان می‌دهند که در آیه، هیچگونه مدحی بر صاحب (همراه) پیامبر ﷺ وجود ندارد.^۳

در ظاهر این آیه هیچ مدحی برای صاحب پیامبر ﷺ نیست؛ زیرا با آنکه به نظر می‌رسد این صاحب پیامبر ﷺ باشد که نیاز به آرامش و سکینه دارد، اما می‌بینیم خداوند متعال، سکینه‌اش را بر پیامبر ﷺ نازل میکند و صاحب پیامبر ﷺ را از سکینه محروم می‌دارد.

در ضمن در مورد «سپاهیان نامرئی» در این آیه - که مترجم آنها را تارتیدن عنکبوت و تخم گذاشتن کبوتران دانسته - باید گفت: دو موردی که مترجم نام برده سپاهیان «مرئی» هستند، نه «نامرئی»! زیرا ﴿جُنُودٌ لَّمْ تَرَوْهَا﴾ دیده نمی‌شوند!

۱. به عنوان نمونه‌ای مختصر درباره لقب صدیق رک: کفایة الخصام باب ۴۱۶ و ۴۱۷ و درباره لقب فاروق رک: احقاق الحق ج ۴، صص ۲۶-۳۱ و ۳۶۹-۳۷۰ و ۲۸۳ و ۲۹۲-۲۹۴ و ینایع الموده، ص ۱۵۱ و الغدیر ج ۵، صص ۳۲۷-۳۲۸ و ۲۲۴-۲۴۵ مراجعه شود. مجله ابوتراب «صدیق اعظم، فاروق اکبر»، شماره دوم، ص ۲۵.

۲. رک: الغدیر، ج ۲، ص ۳۱۳

۳. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۸، ح ۵۸

۴- حضور خالد و فرشتگان موجب پیروزی مسلمانان

مترجم در صفحه ۱۹۰ در بیان مقصود آیه شریفه «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ»^۱ آورده است: «نستوهی بی مانند رسول الله ﷺ و کفایت نظامی خالد بن ولید - سردار سپاه اسلام - و نزول فرشتگان باعث پیروزی مسلمانان شد».^۲

خالد بن ولید^۳ کسی است که فساد و جنایات او در تاریخ روشن است؛ چه در زمان حیات پیامبر خدا ﷺ و چه بعد از رحلت آن حضرت. او بود که سید کائنات درباره اعمالش دوبار فرمودند: «اللهم اني ابرء اليك مما صنع خالد».^۴ اوست که جنایاتش درباره مالک بن نویره و

۱. توبه: ۲۵

۲. به نقل از: سیره رسول الله ﷺ، «دائرة المعارف اسلام» (انگلیسی)، صص ۹۱۲-۹۲۸. لازم است اینجا باز به این نکته اشاره کنیم که با مطالعه مختصری از صحیح بخاری و صحیح مسلم (یعنی بخش غزوات) روشن می شود که این گونه منابع، چه سهمی از حقیقت و واقعیت دارند. با وجود مسلم و ثابت بودن اینکه در غزوات پیامبر خدا ﷺ کشته عمرو بن عبدودها و مرحب خیبرها، طلحة بن ابی طلحةها (احد)، ولیدها، شبیهها، و عتبهها (بدر) حضرت امیر رضی الله عنه بوده و در همه جنگها قهرمانان کفار را آن حضرت به خاک مذلت افکنده است، اما در صحیحترین کتاب بعد از قرآن (به زعم ایشان) ابدأ اشاره ای به این مطالب نشده است. آیا اینگونه منابع میتوانند در توضیح کلام الله مجید قابل اعتماد باشند؟!

۳. محدث قمی (ره) در کتاب **منتهی الامال**، در بخش غزوه حنین می نویسد: «نخستین خالد بن ولید با جماعتی که ایشان را سلاح جنگ نبود بدان اراضی در آمد و چون از طریق عبور لشکر به مضیقی میرفت، لشکریان همه گروه نتوانستند عبور داد و ناچار به تفاریق از طریق متعدده رهسپار بودند. این هنگام، مردم هوازن ناگاه از کمین گاه بیرون تاختند و مسلمانان را تیرباران کردند. اول کس قبیله بنی سلیم که فوج خالد بودند هزیمت شدند و از دنبال ایشان مشرکین قریش که نومسلمان بودند بگریختند. این وقت اصحاب آن حضرت اندک شدند و نیروی آن جنگ با خود ندیدند؛ ایشان نیز هزیمت شدند و در این حرب، حضرت سوار بر استر بیضاء یا بر دلدل جای داشت و از قفای هزیمتیان ندا در می داد: «الی این ایها الناس» کجا فرار می کنید ای مردم! و بالجمله اصحاب همه فرار کردند جز ده نفر که نه نفر آنها از بنی هاشم بودند و دهمی ایمن بن ام ایمن بود و ایمن را مالک به قتل رسانید و همان نه نفر هاشمی باقی ماندند. عباس بن عبدالمطلب از طرف راست آن حضرت بود و فضل بن عباس از طرف چپ و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب زین استر را گرفته بود و امیرالمؤمنین رضی الله عنه پیش روی آن حضرت شمشیر میزد و دشمن را دفع میداد و نوفل بن حارث و ربیعة بن حارث و عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب و عتبه و معتب دویسران ابولهب. این جمله اطراف آن حضرت را داشتند و بقیه اصحاب فرار کردند».

۴. بخاری، صحیح، ج ۴، ۴۳۳۹، ۳۰۱۷۳، ۶۳۴۰، ۷۱۸۹؛ صدوق، **امالی**، مجلس ۳۲، حدیث هفتم؛ احمد، **مسند**،

ج ۲، ص ۱۵۰، ح رقم ۶۲۸۲

قبیله اش، لکّه ننگی بر چهره مقدس اسلام زد.^۱ او قصد به شهادت رساندن مولی الموحدين (عليه السلام) را در سجده داشت^۲ و از جمله افرادی بود که در ماجرای هجوم به خانه وحی، سیده النساء العالمین (عليها السلام) را کتک می زد!^۳

آیا با حضور امیرالمؤمنین (عليه السلام) و رشادت های حضرتش، خالد - با این پرونده ننگین - سردار سپاه اسلام و موجب پیروزی مسلمانان بوده است؟!

۵. ابوبکر؛ قوم محبوب خدا

مترجم در صفحه ۱۱۷، ذیل آیه **﴿ مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ﴾**^۴ در مورد قوم محبوب خدا از قول ابوالفتح (ره) اینگونه نقل می کند: «حسن بصری و قتاده گفتند: مراد ابوبکر است».

باز تأکید می کنیم اینگونه اقوال که مترجم از شیخ ابوالفتح (ره) نقل می کند، طبق نوشته خود مترجم، قول مختار ابوالفتح (ره) نیست و او تحت تأثیر خفقان دوران، مجبور به طرح و رد اینگونه اقوال بوده است. حتی ابوالفتح (ره) در چند سطر بعد اینگونه تصریح می کند: «آنچه در اخبار ما آمده و از صحابه و ائمه روایت کردند که آیت در حق امیرالمومنین علی (عليه السلام) آمد...».

لذا طرح این اقوال مردود از قول ابوالفتح (ره) - از جانب مترجم - جای بسی شگفتی است.

۶- شب زنده داری عایشه

مترجم در صفحه ۳۳۲، ذیل آیه **﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ ﴾** به نقل از میبیدی از قول عایشه نقل می کند: «پیامبر (صلى الله عليه وآله) در حجره من خفته بود که ناگاه قطرات اشک من برگونه او فرو چکید. حضرت بیدار شد و فرمود: چه چیز باعث گریه تو شده است؟ گفتم: از قیامت و هول و هراس های آن یاد کردم...».

جالب است که ما باید قول آقای میبیدی را در شب زنده داری و شدت تقوای عایشه بپذیریم که پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله) در آن موقع، به جای شب زنده داری، در خواب به سر می برد! جالب اینکه

۱. الغدیر، ج ۷، صص ۱۵۸-۱۶۶

۲. حق الیقین، ص ۱۹۳؛ علل الشرایع، ص ۱۹۱؛ فضل بن شاذان، الايضاح، صص ۸۱-۸۲.

۳. الهجوم علی بیت فاطمه (عليها السلام)، ص ۱۱۲

۴. مانند: ۵۴

عایشه نیز درست بر روی صورت پیامبر ﷺ شب زنده‌داری می‌کند و اشک می‌ریزد تا حضرت از خواب بیدار شوند؛ نه کمی آن سوتر!^۵

ز) انکار ضروریات

افسون، جادو و جن

در صفحه ۶۰۴، در توضیح آیه «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ»^۶ آمده است: «در این مورد هم خداوند از چشم‌زخم یا جادو و افسون نه بر وفق نفس الامر بلکه بر وفق بازتاب آن در فرهنگ آن عصر - عصر نزول قرآن - سخن می‌گوید».

مترجم، مشابه همین مطلب را در جای دیگری^۷ دربارهٔ جنّ نوشته و اعتقاد به جن را غیر علمی دانسته است و آیات قرآن کریم در این مورد را - همانند سحر و جادو - غیر واقعی و طبق فرهنگ آن عصر پنداشته است.

فقط قرآن نیست که در مورد چشم زخم و جادو و تأثیر خارجی آنان بر وفق حقیقت و نفس الامر سخن می‌گوید - و نه بر وفق بازتاب آن در فرهنگ روز - بلکه رسول خدا و ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز منکر تأثیرات این امور نشده‌اند. مثلاً امیرالمومنین (علیه‌السلام) در نهج البلاغه می‌فرماید: «الْعَيْنُ حَقٌّ وَالرَّقِي حَقٌّ وَالسَّحْرُ حَقٌّ...»^۸.

همچنین احادیث زیادی در مجامع روایی شیعه در مورد چشم زخم و تاثیر آن وارد شده است.^۹ شیخ مفید(ره) نیز در کتابش الارشاد، بعد از نقل روایتی که در آن مطلبی راجع به جن مطرح است می‌گوید:

این روایت را خاصه و عامه نقل کرده و چیزی از آن را انکار ننموده‌اند و معتزله به خاطر تمایلشان به براهمه و به خاطر دوریشان از فهم روایات، آن را رد می‌کنند و ایشان در این راه، طریق زنادقه را پیروی می‌کنند که این

۵. رک: المراجعات، نامه‌های ۷۴، ۷۶، ۷۸

۶. فلق: ۴

۷. مجله بینات، شماره ۵

۸. نهج البلاغه، حکمت شماره ۴۰۰

۹. مانند: وسائل الشیعه، باب جواز العوذة والرقیة.

طریق، طعن بر قرآن و مفاد روایات است از اخبار جن و ایمان آنها به خدا و رسول ﷺ و ماجراهای ایشان که خداوند در قرآن بیان فرموده است...^۱ ناگفته پیداست که باز کردن این راه به آیات قرآنی، نتیجه‌ای جز بی‌اعتبار کردن قرآن و منحصر نمودن آن به زمان و مکانهای خاص نخواهد داشت.

مطهرانی غیر از اهل بیت پیامبر ﷺ

مترجم در صفحه ۵۳۷، ذیل آیه ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۲ در فهم مراد خداوند از مطهرون، به سراغ سعید بن جبیر، مجاهد و ابن عباس رفته است و می‌نویسد: «اما واقعه مربوط به ماجرای اسلام آوردن عمر است که وقتی صحیفه را از خواهرش خواست، خواهرش گفت: تو ناپاکی؛ باید غسل کنی یا وضو بگیری و عمر هم اطاعت کرد». او پس از اشاره به بحث حکم فقهی آیه، قولی هم از غزالی^۳ نقل کرده و بعد از نقل اقوال افرادی چون فراء، حسین بن فضل، ابوالعباس بن عطاء و جنید (به نقل از تفسیر ابوالفتوح)، اشاره‌ای هم به المیزان می‌کند که در آن آمده است: «منظور از مس قرآن، دست کشیدن به خطوط قرآن نیست؛ بلکه علم به معارف آن است که جز پاکان خلق، کسی به معارف آن عالم نمی‌شود».

جالب اینکه مفسر با اینکه به المیزان هم رجوع کرده، اما به آیه تطهیر - که در آن منبع هم ذکر شده - اشاره‌ای ننموده است.

قرآن «مطهرون» را در آیه تطهیر معرفی نموده است و مترجم، در این مورد نیز تفسیر و بیان قرآن و تفسیر و تأویل اهل بیت ﷺ را نادیده گرفته و خواسته یا ناخواسته مروج مفسرانی شده است که از حقایق قرآن دور هستند. کتاب الهی «مطهرون» را اینگونه معرفی می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۴ مبین کتاب الهی و عالم به علم قرآن، حضرت مولی الموحدين اميرالمومنين ﷺ نیز این

۱. مفید، ارشاد، ج ۱، ص ۳۴۲

۲. واقعه: ۷۹

۳. فتوای او در محو حقایق تاریخی در پیوست خواهد آمد.

۴. احزاب: ۳۳

گروه را چنین توصیف می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ يَعْنِي لَا يَنَالُهُ كُفْلُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ إِيَّانَا نَحْنُ عَنِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرَّجْسَ وَطَهَّرَنَا تَطْهِيراً»^۱

همانگونه که بیان شده، چون روش مترجم در این اثر بدین منوال است و موارد بیش از آن است که در اینجا ذکر شود، به این مختصر بسنده می‌کنیم.

پیوست

۱- تاریخ‌نویسان عامه

مترجم در کتاب خود تکیه زیادی دارد بر کتب تاریخ اسلامی که عامه تألیف کرده‌اند. او مینویسد: «در تاریخ اسلام صدیق لقب ابوبکر است». در مقابل این عبارت در روایات اهل بیت علیهم‌السلام اینگونه می‌بینیم: «قلت لابي عبدالله عليه السلام هؤلاء يروون حديثاً في المعراج انه لما اسري برسول الله رأي على العرش مكتوباً لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبكر الصديق. فقال عليه السلام: سبحان الله غير وا كل شيء حتي هذا. قلت: نعم...»^۲

یکی از معروف‌ترین تاریخ‌ها، تاریخ طبری است که منبع مهم تاریخ نویسی ابن اثیر، ابن کثیر و سایر مورخین عامه است. تغییر و احیاناً تخریب برخی شخصیتها توسط طبری، مصادیق بسیاری در تاریخ‌نویسی او دارد؛ مثلاً وی در تاریخش، سردار و علمدار شهیدان، حضرت ابوالفضل عليه السلام (شخصیتی که کتابها در عظمت و بزرگواری، والاهمتی و شایستگی آن حضرت نوشته شده است و طبق فرمایش امام معصوم، مورد غبطه و آرزوی همه شهدای عالم در روز محشر است) را شخصیتی معرفی می‌کند که در روز عاشورا به برادرانش می‌گفت: شما فرزند ندارید؛ ولی من صاحب فرزند هستم. بهتر است شما اول به میدان بروید و شهید شوید تا ارث شما به من منتقل گردد و از طریق من به فرزندانم!^۳

۱. بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۷۰

۲. احتجاج، ج ۱، ص ۲۳۰

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۴. دو ایراد اساسی به این نقل سست وارد است؛ اولاً: از لحاظ فقهی تا هنگامی که مادر زنده باشد، برادر از برادر ارث نمی‌برد؛ ثانیاً: حضرت ابوالفضل عليه السلام تربیت شده سه حجت از حجج

طبری که در ثبت و ضبط برخی جزئیات تاریخ تا حدی پیش رفته که مثلاً طول و عرض گردن اوج بن عناق را می‌نویسد،^۱ تاریخ آل محمد (علیهم‌السلام) را نادیده گرفته است. اما ای کاش او در تاریخش، امام هشتم (علیه‌السلام) را نیز فراموش می‌کرد و برای خوشخدمتی به سفّاکان و سفّاحان آل امیّه و بنی عباس، آن نسبت ناروا را در کیفیت و علت شهادت آن حضرت به ایشان بیان نمی‌کرد!^۲

طبری در این نوشتار غیرمنصفانه، منبع اصلی برای ابن اثیرها، ابن خلدونها، وفيات الاعیانها، ابوالفداها، یافعی‌ها (مرأة الجنان) و دیگران گشته است.^۳ اگر بخواهیم برخورد او را با فضائل و مناقب اهل بیت (علیهم‌السلام) در تاریخ بدانیم، در یک جمله می‌توانیم بگوییم: او هر که را با امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بوده (مانند مالک اشتر و حذیفه) تخریب کرده و در مقابل، همراهان بنی‌امیه را تنزیه کرده است.^۴

لذا وقتی از تاریخ‌شناسی چون علامه عسگری درخواست می‌شود که کتابی بی‌آلایش درباره تاریخ اسلام بنگارد، پاسخش می‌دهد: «تا طبری هست، امکان نوشتن تاریخ صحیح وجود ندارد؛ چه او تمام حقایق را وارونه و زیر و رو کرده است».^۵ همچنین در جای دیگری می‌نویسد: «اگر آن پنج سال خلافت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نبود، خداوند متعال باید پیامبر دیگری می‌فرستاد».^۶

علامه امینی (ره) نیز در وصف می‌نویسد: «طبری تاریخش را روسیاه کرده که هفتصد و یک روایت فقط از سیف بن عمر کذاب و ضاع متهم بر کفر و زندقه نقل نموده، که همه آنها برای

الهی است که همگی دنیا را سه طلاقه کرده بودند؛ خطبه پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نقل همه محافل بوده همه بوده و هست که: «یا دنیا الیک عنی لقد طلقتك ثلاثاً». چگونه ممکن است چنین شخصیتی در چنان گیر و داری در صحرای کریلا و روز عاشورا، به فکر چند درهم و دینار دنیا بوده باشد؟!

۱. نقل قول از قاضی زنگنه زوری در تاریخ آل محمد (علیهم‌السلام).
۲. طبری وفات آن حضرت را [العیاد بالله] در اثر پرخوری بیان کرده است (تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۵۰).
۳. علامه جعفر مرتضی عاملی، الحیاة السیاسیة للإمام الرضا (علیه‌السلام)، صص ۴۰۸-۴۰۹.
۴. مصاحبه با تاریخ‌شناس معاصر علامه سید مرتضی عسگری، «کیهان اندیشه»، شماره ۲۵، ص ۴۱.
۵. نقش ائمه در احیای دین، شماره ۶.
۶. مجله انتظار، شماره ۷، ص ۳۱.

محو حقایق ثابت و مسلم ساخته‌اند»^۱ همچنین می‌نویسد:

تاریخ دربارهٔ شخصیت‌های ارزنده و والامقام، چه جنایتهایی مرتکب شده است. شخصیت‌هایی که امت از تاریخ حیات، زندگی، اخلاق ارزنده و آثار گرانقدرشان می‌توانستند بهره‌مند گردند و فوایدی به دست آورند. در تاریخ وقتی دقت کنی، می‌بینی که چنین اشخاص ارزنده‌ای را فراموش می‌کند و فضایل و عظمت‌هایشان را می‌پوشاند یا خیلی شکسته و بسته، به صورت محقر نقل می‌کند و یا با مطالبی ناپسند می‌آلاید و همهٔ این بی‌عدالتیها را به خاطر تأیید عقیدهٔ نویسنده و یا به خاطر کشش او به سمت یک گروه انجام می‌دهد. حقایق ثابت و مسلم را لوٹ می‌کند به خاطر برآوردن خواسته‌های سران وقت و برآوردن شهوات سیاستمداران. از این جهت تاریخ در رسیدگی در زندگانی ابوذر از حقایق غفلت می‌کند؛ اشاره‌ای به عظمت و فضایل او نمی‌کند؛ آن روحیات ارزنده‌ای که می‌توانست در پرورش انسانهای ارزنده و با شخصیت مؤثر باشد و در راه تقوی و عقیده، اسوه و قدوه باشد. بلاذری چه حق‌کشی‌هایی دربارهٔ ابوذر انجام می‌دهد و آن دیگری برای تبرئهٔ خلیفه، چه جنایتهایی در حق ابوذر مرتکب می‌شود. با دروغهای سعید بن مسیب که از لحاظ روحی و عقیدتی امویست، می‌خواهند ابوذر را مجرم نشان دهند؛ ولی نمی‌فهمند که آن واقعیتها پوشاندنی نیستند...».

طبری در تاریخش، وقتی نوبت به ابوذر می‌رسد می‌نویسد: در این سال (سال سی‌ام هجری) مسئلهٔ ابوذر اتفاق افتاد که معاویه او را از شام به مدینه روانه کرد و در علت این عمل مطالبی گفته‌اند که من دوست ندارم آنها را ذکر کنم»^۲.

راویان تاریخ اسلام، کسانی مانند زید بن ثابت و عمرو بن ثابت هستند که ابن ابی‌الحدید معتزلی دربارهٔ آنها می‌نویسد:

۱. الغدیر، ج ۸، ص ۳۲۷

۲. الغدیر، ج ۸، صص ۳۲۴-۳۲۵

هر دو شدیداً از طرفداران عثمان و مبغض امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده‌اند و عمروبن ثابت سوار مرکب شده، قرا و قصابات را سیر نموده، مردم را جمع کرده و برای آنها سخنرانی می‌کرد: «مردم! علی مردی منافق بود و قصد نمود که پیغمبر را ترور کند؛ پس او را لعنت کنید». پس به محل دیگری می‌رفت و با آنها همین حرف را میزد و به همین کار مشغول بود و از امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدگویی می‌کرد. ^۱ یا امثال زهری و عروة بن زبیر که هر دو در مسجد می‌نشستند و از امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدگویی می‌کردند. ابن ابی الحدید می‌نویسد: «استادم اسکافی می‌گفت: اهل بصره همگی با حضرت امیر دشمنی می‌ورزیدند و اکثر مردم کوفه و همینطور اکثر مردم اهل مدینه و همگی مردم مکه با آن حضرت دشمنی داشتند». ^۲

اهل شام هم که گوی سبقت را در این مسیر ربوده‌اند.

علامه بزرگوار مرحوم ابن شهر آشوب رضوان الله علیه درباره این دسته از نویسندگان تاریخ اسلام می‌نویسد: «همگی آنان بر اطا و خاموشی نور الاهی اجماع کرده‌اند. آیا نمی‌بینی که بهترین ایشان حدیث خاتم (ذیل آیه شریفه انما ولیکم الله)، قصه غدیر خم، حدیث طیر و احادیث آیه تطهیر را حذف می‌کند». ^۳

استیعاب در ترجمه ابوموسی اشعری می‌نویسد: ^۴ «حذیفه درباره او مطالبی گفته که خوش ندارم آنها را ذکر کنم!» ^۵

وی همچنین در مسئله هجوم به بیت حضرت زهرا (علیها السلام) می‌نویسد که عمر گفت: «لا فعلنّ

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، صص ۱۰۲-۱۰۳

۲. همان، ص ۱۰۴

۳. مناقب، ج ۱، ص ۲

۴. استیعاب، ج ۳، ص ۸۹۰

۵. کلام حذیفه که صاحب استیعاب از آن خوشش نمی‌آید، رم دادن شتر پیامبر خدا (ص) است در لیلۃ العقبه ابن اثیر، کامل، ج ۲، ص ۵۱۳، طبع جدید؛ ابن حزم، المحلی، ج ۱۱، ص ۲۲۴. درست است که صاحب المحلی در این موضوع ولید بن جمیع را تضعیف نموده، ولی این تضعیف بی اساس است و بزرگان رجالیون، از قبیل مزی در تهذیب الکمال و عسقلانی در تهذیب التهذیب و سایرین، او را توثیق کرده‌اند.

و لَأَفْعَلَنَّ» و اصل سخن خلیفه را کتمان نموده^۱. ولی با مراجعه به مصنف ابن ابی شیبه^۲ معلوم می‌شود که او تهدید به احراق نموده و گفته بود: «ان اجتمع هولاء النفر عندك ان أمرتُهم أن یحرقَ علیهمُ البیتُ».

استیعاب در ترجمه حکم بن العاص نیز می‌نویسد: «و کان [حکم] یحکیه [حضرت رسول ﷺ] فی مشیه و بعض حرکاته الی امور غیرها کرهتُ ذکرها»^۳.

این موارد که مانندشان در تاریخ نویسی عامه کم نیست، نشانگر این است که ایشان حقایق بسیاری از این دست را کتمان نموده‌اند و حتی بعضی تصریح کرده‌اند که کتمان این حقایق، امری ضروری است؛ به مورد زیر توجه فرمایید:

۲- حکم غزالی به محو حقایق تاریخ

غزالی و دیگران فتوی داده‌اند که خواندن واقعه عاشورا و نقل هر اختلافی که بین صحابه بوده، حرام است.^۴

ذهبی این مطلب را به عموم نویسندگان تعمیم داده و می‌نویسد: «یعنی این قاعده و قانونی الزامی است که هرگونه اختلاف و تشاجری که بین صحابه وجود داشته، پوشاندن و کتمان آن، بلکه از بین بردن و محو نمودن آن لازم است»^۵.

۳- شناخت روایات

از مسایل مبنایی در مبحث تاریخ، تفسیر و حدیث، شناخت راویان است. تفحص نشان می‌دهد کسانی که با شخص مولی‌الموحدین (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) عداوت دارند، عموماً جزو معتبرترین روایات شمرده می‌شوند.^۶ (مانند کسانی که گفتیم: قریه به قریه می‌رفتند و...) ^۷.

۱. استیعاب حاشیة الإصابة ج ۳، ص ۹۷۷ و ج ۲، ص ۲۵۴؛ نهایة الأرب، ج ۱۹، ص ۴۰.

۲. ابن ابی شیبه، مصنف (دار الفکر)، ج ۸، ص ۵۲۷.

۳. استیعاب، حاشیة الإصابة، ج ۱، صص ۳۱۸-۳۱۷.

۴. صواعق، ص ۲۲۳؛ تطهیر الجنان، ص ۳۱.

۵. سیر اعلام، (دارالرساله)، ج ۱۰، ص ۹۲ و در چاپ دارالفکر: ج ۸، ص ۴۱۹.

۶. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، صص ۱۰۲-۱۰۴.

۷. ابن ابی الحدید در همین صفحات می‌نویسد: «مردم بصره و اکثر مردم مدینه و کوفه و کل مردم مکه با مولی‌الموحدین (علیه السلام) دشمنی و عناد می‌ورزیدند...».

۴- نمونه‌ای کوتاه از تاریخ ابن کثیر

ابن کثیر در **البدایة و النهایة**^۱ هنگام نقل حدیث مواخات می‌نویسد: «همه این [احادیث] ضعیف است!» دربارهٔ مصادر حدیث مواخات، علامه امینی (ره)^۲ از منابع بسیاری نام برده و در ضمن آنها تصحیح سندش را از صاحب استیعاب (ابن عبدالبر)، ابن ابی الحدید^۳ و سبط بن الجوزی^۴ مطرح کرده است. اما ابن جوزی همانند ابن کثیر حدیث مواخات را رد کرده است.^۵ حاکم نیشابوری در کتابش^۶ حکم به صحت سند حدیث مواخات کرده و ذهبی هم صحت سند این حدیث شریفه را پذیرفته است؛ ولی ابن کثیر همهٔ این احادیث را تضعیف کرده است. که تمامی احادیث خاصه و قسمت مهمی از احادیث عامه، اثبات می‌کنند که حضرت امیر علیه السلام «أول من أسلم» است؛ اما ابن کثیر این احادیث را رد می‌کند.^۷ و در مسخ و تمثیل کردن حدیث «من كنت مولاه» می‌گوید:

چون در سفر به یمن بین علی علیه السلام و شخص دیگری رنجشی حاصل شده بود، سید انبیاء صلی الله علیه و آله جهت اصلاح آن موضوع این خطبه را ایراد فرمودند. او با اعتراف به اینکه دربارهٔ حدیث طبر، کتابهای مستقلی نوشته شده، می‌نویسد: «و بالجمله ففي القلب منه شيء»^۸!

۵- ابن کثیر و عکرمه دمشقی

برای شناخت ابن کثیر بهتر است ترجمه عکرمه بربری^۹ را با تاریخ طبری و ابن کثیر مقابله کنیم؛ وضعی که عکرمه دارد و طبری به مقدار خیلی از آن اشاره کرده، ابن کثیر حتی

۱. البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۷۴

۲. الغدير، ج ۳، صص ۱۱۲-۱۲۴

۳. که می‌گوید: اتفق علیه المحدثون.

۴. تذکرة، ص ۱۴

۵. و جالب این که سبط خود او نیز این کلامش را رد کرده است.

۶. مستدرک، ج ۳، ص ۱۲۶

۷. البدایة و النهایة، ج ۷، صص ۳۶۹ و ۳۷۰

۸. همان، ص ۳۸۷

۹. برای شناخت عکرمه رک: به تهذیب الکمال، ج ۲۰، صص ۲۷۷-۲۷۹؛ میزان الاعتدال؛ ج ۳، صص ۹۵-۹۶؛

تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۷۱؛ علامه امینی، فاطمة الزهرا علیها السلام، آية الله ميلاني، مجله تراننا، شماره ۱۳.

کلمه‌ای از آن را در ترجمه عکرمة نیاورده است. معروف است که عکرمة می‌گفت: «آیة التطهیر مختصة بأزواج النبی من شاء باهلته»^۱

شخصی به نام ایوب، از ابن سیرین درباره عکرمة سؤال کرد؛ او گفت: من بدم نمی‌آید که عکرمة از اهل بهشت باشد؛ ولی کذاب و بسیار دروغگو بود و نماز را هم بلد نبود. ایوب گفت: مگر او نماز هم می‌خواند؟!^۲

در کامل ابن عدی، سیر اعلام ذهبی، طبقات کبری، مختصر تاریخ دمشق و سایر کتب تراجم هم امثال این مطالب آمده و گویا تنها ابن کثیر است که در تاریخش^۳ عکرمة را - فقط - مدح نموده و به جنایات و خیانات او اشاره‌ای نکرده است.

۱. تحفه احوذی، ج ۹، ص ۶۵

۲. تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۲۸۲؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۷۱.

۳. تاریخ ابن کثیر، ج ۹، صص ۲۷۲-۲۷۳

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. صحیفه سجادیه.
۳. قرآن کریم، همراه با ترجمه، توضیحات و واژه نامه، بهاء الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات دوستان، باهمکاری انتشارات نیلوفر و انتشارات جامی، چاپ هفتم ۱۳۹۰ش (چاپ سوم انتشارات دوستان).
۴. ابن حنبل، احمد، مسند، ریاض، بیت الافکار الدولية، ۱۴۱۹ هـ ق.
۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۹ ق.
۶. ابن ابی شیبة، مصنف فی الأحادیث و الآثار، بیروت، دارالفکر.
۷. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ.
۸. ابن اثیر، اسدالغابة فی معرفة الصحابة.
۹. ابن حجر، تهذیب التهذیب، هند، دائرة المعارف نظامیه، ۱۳۲۵ ق.
۱۰. ابن حجر، لسان المیزان، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۱۱. ابن حزم، المحلی.
۱۲. ابن خلدون المغربي، مقدمه تاریخ، دارالفکر.
۱۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، چاپخانه علمیه.
۱۴. ابن عبدالبر، استیعاب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۲۸ ق.
۱۵. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار القلم.
۱۶. ابن کثیر، البداية و النهاية، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
۱۷. ابوالفتوح، تفسیر، انتشارات محمد حسن علمی، ۱۳۲۵ ش.
۱۸. اردبیلی، ملا احمد، حدیقة الشیعة، انتشارات معارف اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۱۹. علامه امینی، الغدیر فی الكتاب و السنة و الادب، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۲ ق.
۲۰. انصاری، شیخ مرتضی، فرائد الأصول، قم، چاپ سنگی مصطفوی، ۱۳۷۴ ق.
۲۱. بحرانی، سیدهاشم، غایة المرام فی تعیین الامام، قم، چاپخانه قلم، ۱۴۲۷ ق.
۲۲. بخاری، صحیح، ریاض، بیت الافکار الدولية، ۱۴۱۹ ق.
۲۳. بلاغی، شیخ جواد، آلاء الرحمان، قم، انتشارات وجدانی.
۲۴. توحیدی، محمد علی، مصباحة الفقاهة، نجف اشرف، ۱۳۷۴ ق.
۲۵. تهرانی، میرزا ابوالفضل، شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، چاپخانه سیدالشهداء (علیه السلام)، قم، ۱۴۰۹ ق.
۲۶. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، فضائل فاطمة الزهراء (علیها السلام)، دار الفرقان، ۱۴۲۹ ق.
۲۷. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، مستدرک علی الصحیحین، دار المعرفة، ۱۴۰۶ ق.
۲۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، فوائد الطوسیة، قم، چاپخانه علمیه، ۱۴۰۳ ق.
۲۹. حکیم، سید سعید، فاجعة الطفّ، نجف اشرف، مؤسسة الحکمة، ۱۴۳۰ ق.
۳۰. حکیم، سید سعید، فی رحاب العقیده، (دارالهلال)، نجف اشرف ۱۴۲۵ ق.
۳۱. خویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، چاپخانه علمیه، نجف، ۱۳۷۷ ق.
۳۲. خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهه، نجف، ۱۳۷۴ ق.

۳۳. دائرة المعارف اسلامی.
۳۴. دزفولی، محمد تقی، کفایة الخصام، انتشارات کتابفروشی اسلام، تهران.
۳۵. ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، دمشق، دار الرسالة، ۱۴۰۶ ق.
۳۶. ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال، بیروت، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۵۸ ق.
۳۷. رسولی محلاتی، هاشم، زندگانی حضرت محمد ﷺ، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
۳۸. صدوق، محمد بن علی، امالی، بیروت، انتشارات اعلمی، ۱۴۰۰ ق.
۳۹. صدوق، محمد بن علی، التوحید، تهران، مکتبۃ الصدوق، ۱۳۸۷ ق.
۴۰. صدوق، محمد بن علی، معانی الأخبار، تهران، مکتبۃ الصدوق، ۱۳۷۹ ق.
۴۱. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، انتشارات جهان.
۴۲. سیوطی، در المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، چاپخانه مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
۴۳. شبّر، سید عبدالله، حق الیقین، قم، انتشارات بصیرتی (افست صیدا)، ۱۳۵۲ ق.
۴۴. شرف الدین موسوی، عبدالحسین، النص و الاجتهاد، قم، چاپخانه سیدالشهداء علیه السلام، ۱۴۰۴ ق.
۴۵. شرف الدین موسوی، عبدالحسین، فصول المهمة فی تالیف الامة.
۴۶. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق وازهاق الباطل، تهران، چاپخانه اسلامی، ۱۳۸۸ ق.
۴۷. علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، چاپخانه حیدریه، ۱۳۷۶ ش.
۴۸. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، مصر، دارالاستقامة، ۱۳۰۸ ق.
۴۹. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، نجف، دارالنعمان، ۱۳۸۶ ق.
۵۰. طبرسی، حسن بن فضل، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۵۱. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۵۲. عاملی، جعفر مرتضی، الحیاة السیاسیة للإمام الرضا علیه السلام، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ق.
۵۳. عبدالزهراء مهدی، الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام.
۵۴. عسگری، سید مرتضی، نقش ائمه در احیاء دین، تهران، مؤسسه اهل البیت علیه السلام، ۱۳۶۱ ش.
۵۵. فخر رازی، عمر بن محمد، تفسیر کبیر.
۵۶. قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، قم، خیام، ۱۴۰۵ ق.
۵۷. قمی، شیخ عباس، فیض القدر، قم، راه حق، ۱۳۶۵ ش.
۵۸. قمی، شیخ عباس، منتهی الامال، قم، هجرت، ۱۳۶۶ ش.
۵۹. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لذوی القربی، قم، محمدی، ۱۳۸۵ ق.
۶۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، چاپخانه حیدری.
۶۱. مبارکفوری، محمد بن عبدالرحمن بن عبدالرحیم، تحفه احوذی شرح سنن ترمذی.
۶۲. مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکمال، دمشق، ۱۴۰۶ ق.
۶۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۸۲ ش.
۶۴. مجلسی، محمدباقر، حق الیقین، تهران، چاپخانه اسلامی، ۱۳۵۷ ش.
۶۵. مغربی، احمد بن محمدالصدیق، فتح الملک العلی، اصفهان، مکتبۃ امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۰۳ ش.
۶۶. نجمی، محمد صادق، سیری در صحیحین، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۶۷. نوری، میرزا حسین، تنمة مستدرک وسائل الشیعة، قم، موسسه آل البیت علیه السلام، ۱۴۱۵ ق.

۶۸. نوری، میرزا حسین، فیض قدسی، مرصاد، ۱۴۱۹ق.

۶۹. نیشابوری، حسن بن محمد بن حسین، تفسیر نیشابوری (غرائب القرآن و رغائب الفرقان).

مقالات:

۱. گفت و گویی با استاد علامه سید مرتضی عسگری، مجله انتظار، سال سوم، شماره هفتم، ۱۳۸۲ش.

۲. خرمشاهی، بهاءالدین، «بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن کریم» مجله بینات، سال دوم، شماره اول (شماره پنجم مسلسل)، بهار ۱۳۷۴ ش.

۳. صدیق اعظم فاروق اکبر، مجله ذکر ابوتراب، سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۸۹ش.

۴. علامه عسگری، «نقد متد طبری در تاریخ نگاری»، مجله کیهان اندیشه، شماره بیست و پنجم (ویژه نامه طبری)، مرداد و شهریور ۱۳۶۸ش.

۵. مصاحبه با سید عزالدین زنجانی، مجله مکتب وحی، سال اول، شماره اول، مشهد، ۱۳۸۶ش.